



تاریخچه مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۱/۲۰


## فصلنامه علمی پژوهشی آفاق فقاہت

دوره دوم، شماره اول، تابستان ۱۴۰۳، ص ۷۱ تا ۸۴



### بررسی تطبیقی تعریف و اقسام وضع

### از منظر مرحوم آخوند خراسانی رحمۃ اللہ علیہ و امام خمینی رحمۃ اللہ علیہ

حسین اکبریان  طلبه درس خارج حوزه علمیه قم

hosseinakbarian1400@gmail.com

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله : علمی - پژوهشی

یکی از مباحث اصولی در بحث الفاظ، تعریف و اقسام وضع است که بین نظر آخوند خراسانی و امام خمینی اختلاف وجود دارد بدین منظور هدف این پژوهش بررسی تطبیقی تعریف و اقسام وضع در نگاه آخوند خراسانی و امام خمینی می باشد و در این پژوهش از روش اجتهادی (بررسی کتب) استفاده شده است و یافته ها حاکی از این است که آخوند خراسانی وضع را به گونه ای تعریف کردند که شامل وضع تعینی هم بشود ولی امام خمینی وضع را «قرار دادن لفظ برای معنا» تعریف کردند و وضع تعینی را وضع نمیدانند. از طرف دیگر آخوند قائلند که قسم سوم (وضع عام. موضوع له خاص) امکان دارد ولی وقوع ندارد و معانی حرفیه از قسم ثانی (وضع عام. موضوع له عام) است و قسم رابع (وضع خاص. موضوع له عام) را محال میدانند. اما امام خمینی علاوه بر وقوع قسم سوم، قسم چهارم وضع را هم ممکن می دانند و معانی حرفیه را از قسم سوم می دانند. کلید واژه: وضع، اقسام وضع، تعریف وضع، آخوند خراسانی، امام خمینی.

## مقدمه

بی تردید یکی از مباحث زبان شناسی که در مبادی علوم مورد بررسی قرار می‌گیرد، مسئله تعریف و اقسام وضع است که اصولیون نیز به خاطر ارتباطی که مسئله وضع با مباحث الفاظ دارد، آن را در مبادی علم اصول خود بحث می‌کنند و در آن به تعریف و اقسام وضع می‌پردازند؛ مرحوم آخوند خراسانی طبق تعریف خودشان وضع را تقسیم به تعینی و تعینی کردند و از اقسام چهارگانه وضع، قسم رابع از وضع را محال دانستند و قسم سوم را گفتند که امکان دارد ولی وقوع ندارد (آخوند خراسانی، ۱۴۴۲، ج ۱، ص ۲۴-۲۵). در مقابل مرحوم امام خمینی تعریف دیگری را بیان کردند که طبق تعریفشان، دیگر وضع تعینی نداریم. و از طرف دیگر با قرائت خودشان از وضع، قسم رابع را محال نمیدانند (امام خمینی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۵۵-۶۰).

در این راستا سبحانی (۱۴۰۹) در تهذیب الأصول ابتدا به تعریف وضع پرداختند و گفتند وضع قراردادن یک لفظ برای یک معنا و تعیین دلالت لفظ بر معنا است. و تعریفی که مشهور گفتند و در تعریف خود از اختصاص و تعهد و ... استفاده کردند، اینها از آثار و نتایج وضع است. و در ادامه وارد مباحث اقسام وضع شدند. و نظر امام را مطرح می‌کنند و اشکالاتی به مشهور وارد می‌کنند و حتی در تصور یک قسم پنجمی را بیان می‌کنند. همچنین سید علی حسینی (۱۳۷۸) در مجله آئینه پژوهش، در مقاله مبانی اصولی امام خمینی علیه السلام در «مناهج الوصول و انوار الهدایه»، به صورت مستقل بحث نکردند و فقط اشاره ای کوتاهی به نظریه آخوند خراسانی در کتاب کفایه «در وضع و تقسیم آن به تعینی و تعینی و اقسام چهارگانه وضع که قسم چهارم را آخوند ممتنع می‌دانند» کردند و در ادامه اشکالات مرحوم امام خمینی را آورده‌اند. که فقط وضع تعینی را قبول دارند و می‌فرمایند اگر قسم چهارم محال باشد باید قسم سوم هم محال باشد. بنابراین باید ببینیم تعریف آخوند و امام از وضع به چه صورت بوده که باعث شده یکی وضع تعینی را از اقسام وضع بداند ولی دیگری آن را از اقسام وضع نداند و همین طور مرحوم آخوند و امام اقسام وضع را چگونه تبیین کردند؟ بنابراین این پژوهش میخواهد به این سوال اصلی پاسخ بگوید که تعریف و اقسام وضع از منظر مرحوم آخوند خراسانی و امام خمینی علیه السلام چیست؟

یافته‌های این تحقیق می‌تواند تعریف دقیقی از وضع برای ما ارائه دهد که اشکالات تعریف مشهور را نداشته باشد و همین طور نگاه ما را در تقسیم وضع به تعینی و تعینی، همچنین اقسام وضع و وضع حروف می‌تواند تغییر دهد. روش این تحقیق از نوع کتابخانه‌ای می‌باشد. یعنی کتاب‌های کسانی که نظر آنها را بررسی می‌کنیم، مطالعه و یافته‌ها را جمع آوری کرده و مورد بحث و بررسی قرار داده شده است.

منظور از وضع، قرار دادن یک لفظ به ازای یک معنا است (امام خمینی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۵۵) و مراد از موضوع له، معنایی که لفظ در برابر آن قرار می‌گیرد و به محض شنیدن لفظ به آن منتقل می‌شویم. و منظور از اقسام وضع، حالت‌های چهارگانه‌ای که لفظ در ازای یک معنای عام (با لحاظ عمومیت آن معنا یا افراد آن معنا) یا یک معنای



خاص (با لحاظ عمومیت آن معنا یا افراد آن معنا) قابل تصور است. (مظفر، ۱۳۹۳، ص ۳۱) و منظور از وضع تعیینی، دلالت لفظ بر معنایش به خاطر جعل و تخصیص می باشد. و وضع تعیینی، دلالت لفظ بر معنایش به خاطر کثرت استعمال و انس و الفت ذهنی می باشد. (مظفر، ۱۳۹۳، ص ۳۰).

## ۱. تعریف وضع

### ۱-۱. تعریف مشهور از وضع

حقیقت وضع عبارت است از قرار دادن لفظ در برابر معنی و تخصیص لفظ به معنای مزبور. (مظفر، ۱۳۹۳، ص ۳۰) وضع به وجوه مختلفی تعریف شده است که واضح ترین آن تعریف مشهور است که می گویند وضع قرار دادن لفظ در مقابل معنی و تعیین لفظ برای دلالت بر معنا است. (سبحانی، ۱۳۹۲، ص ۱۰ و ۱۱) تعیین لفظی که دلالت بر معنا کند (حائری اصفهانی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۴)؛ (میرزای قمی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۴۷) وضع این است که متکلم متعهد می شود که هر موقعی که این لفظ را به کار می برد آن معنا را اراده کرده است (خوئی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۴۳).

به صورت کلی مشهور دو نوع تعریف از وضع دارند: (۱) نظریه جعل یعنی قرار دادن لفظ در برابر معنی. (۲) نظریه تعهد یعنی واضع متعهد می شود که هر وقت آن لفظ ذکر شود آن معنای خاص اراده شود و یا هر وقت آن معنا به ذهن بیاید، آن لفظ در مقابل آن به کار برده شود (تعهد طرفینی است).

### ۱-۲. واضع و معتبر در وضع

(۱) نگاه عرفانی با نظریه روح المعانی: یعنی ما در عالم یک حقیقت اعلی قائل باشیم؛ و همه عالم را مظاهر این حقیقت اعلی (وجه الله) بدانیم، یعنی ظهور حقیقت اعلی از طریق اسامی که دارد صورت می گیرد، یعنی هر چیزی که در این عالم می بینیم مظهر یکی از اسماء الله است. عرفاء می گویند حقیقت اعلی به وسیله اسماء الله در عالم پخش اند. اولین کسی که این نظریه روح المعانی را در فقهیات و شرعیات و اعتباریات آورد، امام بودند. (خمینی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۵۵).

(۲) نگاه آقای نائینی: رابطه بین لفظ و معنی یک رابطه ذاتی است و خالق روابط ذاتی هم حق تعالی است. پس واضع الفاظ خداوند است. چون اگر واضع بشر باشد ما میبینیم که الفاظ بسیار زیاد است و بشر چطور می تواند این همه اسامی را بر این معانی وضع کند. این فقط از خالق متعال بر می آید. ثانیاً: معانی هم بسیار زیاد هستند. ثالثاً: اگر واضع بشر بود در تاریخ منعکس می شد. (نائینی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۱۲)

(۳) مشهور: رابطه بین لفظ و معنی اعتباری است. معتبر هم طبیعت بشر است. (مظفر، ۱۳۹۳، ص ۲۹ و ۳۰) (سبحانی،

۱۴۳۱، ج ۱، ص ۶۳)

اگر ما مثل مشهور وضع را به معنای مصدری تعریف کنیم یعنی بگوییم «تخصیص اللفظ بالمعنی» در این صورت وضع را صفتی برای واضع دانستیم که متضمن این معنا است که ما در هر وضعی نیازمند واضع هستیم تا لفظ را به معنایی تخصیص دهد. بنابراین اشکالی که به مشهور می‌توان وارد کرد این است که اگر وضع را به معنا مصدری تعریف کنید دیگر نمی‌توانید وضع را تقسیم به تعیینی و تعیینی بکنید. چون در این صورت شیء را به خود و غیر خود تقسیم کرده‌اید. یعنی وضع را به خود وضع و غیر وضع تقسیم کرده‌اید. در حالی که نمی‌توان یک چیزی را به خود و غیر خود تقسیم کرد؛ بنابراین تعریف مشهور فقط شامل وضع تعیینی است و نمی‌توان وضع تعیینی را داخل در تعریف مشهور تصور کرد. ولی اگر در تعریف وضع بگوییم «اختصاص اللفظ بالمعنی»، در این صورت تعریف ما اسم مصدری است و وضع از صفات لفظ است. به خاطر همین آخوند خراسانی تعریف وضع را به گونه دیگری بیان کردند.

### ۱-۳. تعریف مرحوم آخوند از وضع

مرحوم آخوند در تعریف وضع بیان می‌کنند: «وضع، نحو اختصاص لفظ به معنی است و ارتباط خاص بین لفظ و معنا که نشئت گرفته از «تخصیص لفظ به معنا» و «کثرت استعمال لفظ در معنا» است؛ و با این معنا تقسیم وضع به تعیینی و تعیینی صحیح است» (آخوند خراسانی، ۱۴۴۲، ج ۱، ص ۲۴).

در واقع مرحوم آخوند تعریف خود را بر خلاف مشهور به صورت اسم مصدری بیان کردند تا وضع تعیینی را در تعریف خود داخل کنند. اما ما در مسئله وضع باید حریم وضع را از حریم استعمال جدا کنیم؛ چون وضع یک امکان و جایگاه عرفی است که به ما این امکان را می‌دهد که بتوانیم بین لفظ و معنا ارتباط ایجاد کنیم. و این حقیقت وضع ربطی به استعمال ندارد. بنابراین حقیقی شدن استعمال به خاطر کثرت استعمال منجر به این نمی‌شود که استعمال جزئی از وضع باشد. بلکه استعمال حد خودش را دارد که از حد خود خارج نمی‌شود و به وضع نمی‌رسد. بنابراین بین این دو فرق هست و نمی‌توان وضع را به تعیینی و تعیینی تقسیم کرد.

### ۱-۴. تعریف مرحوم امام از وضع

مرحوم امام می‌فرمایند: «شکی نیست که بشر در زمانهای قدیم دارای زندگی و معیشت ساده و بسیطی بود و به حسب آن احتیاجشان به الفاظ محصور و محدود بود؛ بنابراین الفاظ را بر حسب احتیاج محدودشان وضع کردند؛ سپس به تدریج که احتیاجشان به الفاظ بیشتر می‌شد، الفاظ بیشتری را وضع می‌کردند؛ بنابراین کثرت الفاظ و معانی و احتیاجات بشر در حال حاضر دلالت نمی‌کند بر این که واضع خداوند متعال یا به وسیله وحی و الهام خداوند متعال باشد؛ بلکه واضع همان بشری است که در روزگاران و زمان‌های مختلف زندگی کردند؛ پس آنچه که



از برخی بزرگان در این مقام صادر شده است قابل دفاع نیست. (امام خمینی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۵۵)

در ادامه امام خمینی می‌فرماید: «وضع یعنی قرار دادن لفظ برای معنا و تعیین لفظ برای دلالت بر معنی. و طبق این تعریف وضع تقسیم به دو قسم نمی‌شود؛ چون وضع تعیینی وضع و قرارداد نیست. و کلمه اختصاص که در کلام آخوند خراسانی هست، خود وضع نیست بلکه اثر وضع است؛ همین طور کلمه تعهد. که در کلام محقق رشتی هست و استاد ما از آن تبعیت کرده و قائل است که قراردادان علاقه و قرینه بین دو امری که اصلاً علاقه و قرینه‌ای بین آن دو نیست تعقل نمی‌شود؛ و آنچه که تعقل آن امکان دارد این است که وضع ملتزم باشد که هر وقت اراده کرد که فهمی در دیگران صورت بگیرد از این لفظ استفاده کند. نیز متأخر از قراردادان و جعل لفظ است. چون این تعهد همان التزام به عمل به وضع است نه خود وضع». (امام خمینی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۵۸)

بنابراین وضع یک حقیقت عرفی در بستر اجتماع است که باید موضوع آن شکل بگیرد تا حکم و اعتباری از قبل اجتماع بر آن موضوع قرار داده شود. که البته در موضوعات عرفی، شأنیت‌ها هم دخالت دارد. مثلاً عرف اجازه می‌دهد که پدر اسم بر فرزند خود بگذارد چون پدر شأنیت اسم گذاری بر فرزندش را دارد ولی همسایه شأنیت اسم گذاری بر فرزند این پدر را ندارد، چون اعتبار، فعل تکوینی نیست بلکه اعتبار موضوع عرفی برای حکمی عرفی است که حاکمش اجتماع می‌باشد و وجود پدر فقط موضوع بخش اعتبار است. بنابراین حقیقت وضع یک جایگاه اجتماعی است برای کسی که اهلیت‌ش را دارد. یا مثلاً فرض کنید کسی یک اختراع جدیدی را به وجود آورده است، عرف می‌گوید خود مخترع بهترین کسی است که یک لفظ مناسبی را بر این اختراع وضع کند. یعنی موضوع، وضع کردن را انجام بدهد نه اینکه حقیقت وضع را او انجام بدهد. لذا نمی‌توان با حاصل مصدر کار کرد. بنابراین حاکم در اعتبارات خود جامعه است. و هر آنچه که از اجزاء و شرایط به عنوان وضع واضح، به عنوان بعث بایع، به عنوان قبلت مشتری و ... همه موضوع و بستر هستند تا آن حکم اجتماعی صادر بشود. یعنی نه تنها ما وضع کردن را فعل تکوینی نمی‌بینیم، بلکه وضع کردن را به عنوان یک فعل اجتماعی می‌بینیم که از جانب وضع صورت می‌گیرد و خود اجتماع این حق را به واضع داده است که شما مثلاً بیایید برای فرزند خودتان اسم انتخاب کنید. اما حواس شما باید جمع باشد که حق نداری هر طوری که خواستی اسم بگذاری. ممکن است اسمی را بگذاری که آن مهر نهایی که قرار است حکم اجتماع باشد بر آن صادر نگردد. ممکن است دفتر فرهنگستان ادب برای معنایی یک لفظی را قرار دهد که به خاطر عدم دقت و عدم شناخت محیط اجتماع، آن مهر نهایی یعنی در محیط اجتماع وضع این لفظ برای آن معنا صورت نگیرد. پس تا اینجا اولاً فعل تکوینی را دخالت نمی‌دهیم و ثانیاً آنچه از جانب واضع شکل می‌گیرد یک فعل اعتباری است و موضوعی است برای اینکه در محیط اجتماع یک حکمی شکل بگیرد به نام وضع و تسمیه. کما اینکه حکمی در محیط اجتماع شکل می‌گیرد به نام ملکیت. پس بعث و قبلت بایع و مشتری اعتبارساز نیست بلکه موضوع ساز است برای اعتباری که از جانب اجتماع صورت می‌گیرد.

## ۲. اقسام وضع

### ۲-۱. اقسام وضع در نگاه مرحوم آخوند

معنایی که در حال وضع لحاظ می‌شود، یا معنی عام است که یکبار لفظ بر این معنای عام وضع می‌شود و یکبار هم به افراد و مصادیق این معنا وضع می‌شود؛ یا اینکه معنی خاص است که در این صورت فقط لفظ بر همین معنای خاص وضع می‌شود و در معنای عام وضع نمی‌شود. بنابراین وضع، سه قسم است. چون عام می‌تواند ابزاری برای لحاظ و تصور افراد و مصادیقش باشد بر خلاف خاص که نمی‌تواند وجه برای عام و سایر افراد عام قرار گیرد. (آخوند خراسانی، ۱۴۴۲، ج ۱، ص ۲۴)

### ۲-۲. نظر مرحوم آخوند در وقوع قسم ثالث

قسم سوم وضع، وضع عام. موضوع له خاص است که در این قسم ما یک عامی را به صورت حمل شایع (چون حکایتگری و مرآتیت نسبت به مصادیق محقق شود) تصور به نفسه می‌کنیم مثل معنای ابتدائیت به حمل شایع، بعد مصادیق ابتدائیت را به وجهه اراده می‌کنیم و مثلاً لفظ «من» را برای آن قرار می‌دهیم. در واقع تصور بنفسه در این قسم لازم نیست بلکه تصور بوجهه هم کافی است. بر خلاف وضع عام و موضوع له عام.

مرحوم آخوند در بحث معانی حروف که مشهور آن را مصداق قسم ثالث دانست، می‌فرمایند من فهم دقیق معانی حروف را، و اینکه چه ویژگی دارد، و اینکه نمی‌توان همه معانی حروف را به ذهن آورد و اگر به ذهن بیاوریم این معانی حروف از فانی بودن می‌افتد و استقلال پیدا می‌کند را متوجه هستم و میدانم که باید یک معنای ابتدای اسمی را تصور کنیم و وضع را برای مصادیق معانی حرفیه قرار دهیم؛ یعنی اولاً معانی حرفی داریم ثانیاً به این معانی احتیاج داریم (چون روزانه از آنها استفاده می‌کنیم) اما چون این معانی چه در ذهن و چه در خارج فانی هستند، و ما می‌خواهیم یک وضع واحد داشته باشیم که بتوانیم همه این معانی را تأمین بکنیم، لاجرم باید با یک معنای عام و ابتدای اسمی کار بکنیم و آن را مرآت قرار بدهیم برای ابدهای حرفیه و لفظ را بر آن قرار دهیم. آخوند می‌فرماید من همه اینها را می‌فهمم ولی سیستم عرفی و عقلایی به من اجازه نمی‌دهد که بخواهم موضوع له و مستعمل فیه را در حروف خاص ببینم. و این دو تا باید عام باشند. لذا همان طور که در اسماء مثل الانسان، مستعمل فیه و موضوع له عام است در معانی حرفیه هم مستعمل فیه و موضوع له عام است. (آخوند خراسانی، ۱۴۴۲، ج ۱، ص ۲۵)

در قسم سوم مشهور با آخوند اختلاف نظر دارند: مشهور می‌گویند که وقوع قسم سوم امکان دارد و محال نیست. ولی آخوند در معانی حرفیه اشکال دارد و می‌گویند که معانی حرفیه از نوع قسم ثانی (وضع عام و موضوع له عام) است. و با این نظر دو نظریه مشهور (معانی حرفیه از نوع وضع عام و موضوع له خاص) و برخی دیگر مثل محقق تفتازانی (که می‌گویند در معانی حرفیه وضع عام و موضوع له عام است ولی مستعمل فیه خاص است) وارد



می‌کنند. و میگویند که هم وضع و هم موضوع له و هم مستعمل فیه در معانی حرفیه عام است. (آخوند خراسانی، ۱۴۴۲، ج ۱، ص ۲۵)

### ۲-۳. نظر مرحوم آخوند در امتناع قسم رابع

مرحوم آخوند وقوع قسم رابع را محال میدانند چون خاص وجه و آلتی برای عام و حتی سایر افراد عام نمی باشد. پس شناخت و تصور خاص، تصور عام نمیباشد. (آخوند خراسانی، ۱۴۴۲، ج ۱، ص ۲۴)

آخوند میگویند اگر کسی بین حکایتگری و تداعی معانی خلط نکند. به این معنا که نمی توان خاص مرآت و حکایتگر عام باشد اما بعضی اوقات انسان می توان از باب تداعی معانی با تصور خاص به تصور عام منتقل بشود. یعنی با تصور زید، مفهوم انسان برای ما تداعی شود. در این صورت یک تصویر بنفسه از آن مفهوم عام خواهیم داشت. آنچه که ما گفتیم وجه بودن و مرآت بودن است. که در خاص نسبت به عام منتفی است ولی ذهن انسان به خاطر انس بعد از تصور خاص به عام هم منتقل می شود. حال اگر بخواهیم به صورت بنفسه از خاص به عام منتقل بشویم این قسم رابع نیست بلکه وضع عام و موضوع له عام می باشد. هر چند که تصور عام از کانال تصور خاص به دست آمده است. این تداعی معانی از خاص به عام، به خلاف قسم سوم یعنی وضع عام و موضوع له خاص میباشد. چون در قسم ثالث موضوع له (افراد) به صورت بوجه تصور می شوند نه به صورت بنفسه. در حالی که بین تصور بنفسه و تصور بوجه تفاوت وجود دارد و کسانی که قسم رابع را محال میدانند نتوانستند بین این دو (حکایتگری و تداعی معانی) تمییز بدهند. (آخوند خراسانی، ۱۴۴۲، ج ۱، ص ۲۴-۲۵)

### ۲-۴. اقسام وضع در نگاه مرحوم امام

مرحوم امام وضع را چهار قسم میدانند: وضع عام. موضوع له عام؛ وضع خاص. موضوع له خاص؛ وضع عام. موضوع له خاص؛ وضع خاص. موضوع له عام. و بیان می کنند که آنچه برخی میگویند: «عام می تواند مرآة و وجه خاص باشد ولی خاص نمی تواند مرآة و وجه عام باشد» صحیح نیست؛ چون عام هم نمی تواند برای خاص بما هو خاص مرآة و وجه باشد. چون خاص بودن هر چند که وجوداً با عام متحد است ولی عنواناً و ماهیتاً فرق دارند. و عنوان فقط از آنچه که مطابق با آن است، حکایتگری می کند. پس انسان حکایت نمی کند مگر از حیث انسانیت نه خصوصیات افراد انسان. پس تصور خود عنوان عامی که خاص و فرد به آن و به غیر آن منحل می شود، برای وضع شدن برای افراد کفایت نمی کند. بلکه چاره ای نداریم که خاص را لحاظ و تصور کنیم. و وضع تعقل نمی شود مگر با تصور طرفین و لو به اجمال. پس اگر قوام وضع به مرآتیت عنوان برای موضوع له باشد، در این صورت وضع عام. موضوع له خاص مانند وضع خاص. موضوع له عام باید محال باشد. ولی اگر وضع را با مرآتیت جلو ببریم در این

صورت هر دو صورت ممکن است. (امام خمینی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۶۰)

گاهی تصور اجمالی عام موجب انتقال ذهن به مصادیقش می شود. پس عام تصور می شود و لفظ به ازاء مصادیق عام وضع می شود. و این عنوان اجمالی مشیر [عام] ابزاری برای وضع برای افراد می شود. و در وضع نیازی به تصور خاص با خصوصیات تفصیلی آن نیست. بلکه تصور تفصیلی خاص، به خاطر عدم امکان احاطه تفصیلی به خاص به خاطر عدم تناهی افراد طبیعی، ممکن نیست. بنابراین وضع خاص و موضوع له عام ممکن است. (امام خمینی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۶۰)

بنابراین امام وضع قسم رابع را به قرائت خودشان می پذیرند؛ و قائلند که اجتماع با قسم رابع وضع کار می کند؛ یکی از بهترین مصادیق قسم رابع، استعمال بداعی الوجود است؛ ما مصداق را می آوریم و با آوردن مصداق مستقیماً وضع را انجام می دهیم در واقع خاص و مصداق را آوریم ولی لفظ را بر روح المعنا آن قرار می دهیم. پیامبر ﷺ فرمودند «صلوا کما رأیتمونی» پس یک مورد خاص را به جامعه ارائه می کنند و بداعی الوجود استعمال را انجام می دهد اما این استعمال را بر فرد خاص مطرح می کنند اما معنای موضوع له را بر آن معنای کلی ارائه می کنند. یعنی این طور نیست که بفرمایند فقط این صلاتی که من خواندم صلاة است بلکه این یک مصداق صلاة را نشان دادند و گفتند ممکن است بر صلاة غرقی هم صدق کند، پس ابتدا عرف را با خاص مواجه کردند اما از آنجایی که غایت عرف تفهیم و تفهیم به معنای مطلق است، لفظ را برای مطلق این معنا و روح المعنی اراده می کنند نه بر این خاص خارجی چون خاص خارجی مبدای است برای اینکه عرف انس با معنا بگیرند پس ما خاص را در نظر گرفتیم بعد برای آن روح المعنی لفظ را وضع کردیم.

## ۲-۵. معانی حروف در نگاه مرحوم آخوند و مرحوم امام

مرحوم آخوند در بحث معانی حروف که مشهور آن را مصداق قسم ثالث دانست، می فرمایند من فهم دقیق معانی حروف و اینکه چه ویژگی دارد را متوجه هستم و میدانم که نمی توان همه معانی حروف را به ذهن آورد و اگر به ذهن بیاوریم این معانی حروف از فانی بودن میافتد و استقلال پیدا می کند، لذا ما باید یک معنای ابتدای اسمی را تصور کنیم و وضع را برای مصادیق معانی حرفیه قرار دهیم؛ یعنی اولاً معانی حرفی داریم ثانیاً به این معانی احتیاج داریم (چون روزانه از آنها استفاده می کنیم) اما چون این معانی چه در ذهن و چه در خارج فانی هستند، و ما می خواهیم یک وضع واحد داشته باشیم که بتوانیم همه این معانی را تأمین بکنیم، لاجرم باید با یک معنای عام و ابتدای اسمی کار بکنیم و آن را مرآت قرار بدهیم برای ابتدای حرفیه و لفظ را بر آن قرار دهیم. من همه اینها را می فهمم ولی سیستم عرفی و عقلایی به من اجازه نمی دهد که بخواهم موضوع له و مستعمل فیه را در حروف خاص ببینیم. بلکه باید موضوع له و مستعمل فیه عام باشند. چون مفهوم دو قسم است یا عام است یا خاص که همان تشخص



باشد. و قائلند که تا زمانی که چیزی وجود نداشته باشد تشخُّص پیدا نمی‌کند. و تشخُّص به وجود است. وجود هم یا خارجی است یا ذهنی. که اگر تشخص در خارج تحقق پیدا کند قطعاً خاص و جزئی است. و اگر در ذهن تحقق پیدا کند به واسطه وجود ذهنی است. حال در خاص بودن معانی حرفیه، شما یا باید خاص بودن را از وجود ذهنی بدانید یا از وجود خارجی. اگر خاص بودن معانی حرفیه را به وجود خارجی بگیرید، ما با یک ایرادی مواجه می‌شویم و آن اینکه در بسیاری از استعمالات می‌بینیم که معانی حرفیه در معانی کلی استعمال شده است. بنابراین باید طرفین معنای حرفی را بررسی کنیم. چون خصوصیت معانی حرفی، اندکاک در طرفینش است. اگر معنای حرفی در طرف مشخصی و طرف جزئی حقیقی استفاده شده باشد مثل «اخبار»، قطعاً آن معنای حرفی جزئی است. مثل سرت من البصره. ولی بسیاری از استعمالات ما در معانی حرفیه، استعمالات کلی هستند (مثل انشائیات). مانند امر و نهی مثل سرت من البصره. هنوز سیر اتفاق نیافتاده. در مقام امثال می‌تواند از هر جای بصره حرکت را شروع کند و نقطه خاصی ندارد (و اگر مستعمل فیه را خاص بدانیم استعمال در اکثر پیش می‌آید که مشهور باطل میدانند). لذا همان طور که در اسماء مثل الانسان، مستعمل فیه و موضوع له عام است در معانی حرفیه هم مستعمل فیه و موضوع له عام است. (آخوند خراسانی، ۱۴۴۲، ج ۱، ص ۲۵-۲۶)

مرحوم امام در معنای حروف بیان می‌کنند که «جماعتی از فقها قائلند که وضع حروف از نوع وضع عام-موضوع له خاص می‌باشد. بنابراین برای واضح شدن مطلب باید معانی این عبارات را بررسی کنیم. لذا می‌گوییم: موجودات با قطع نظر از وضع، از حیث وجود انحاء مختلفی دارند: ۱. بعضی از آنها اینگونه هستند که وجود و مفهومشان نفسی (مستقل) است. ۲. بعضی از آنها وجودشان فی الغیر (نیازمند محل) است اما مفهومشان نفسی است [و برای تصورش نیازی به غیر (طرفی دیگر) ندارد]. ۳. بعضی از آنها وجود و مفهومشان نفسی نیست بلکه در هر دو جهت به دیگری محتاج اند. مانند نسبت ها و اضافات. (امام خمینی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۶۸)

به عنوان نمونه در مثال «جسم سفید» می‌گوییم، وجود جسم، وجودی مستقل است و همچنین ماهیت (مفهوم) آن نیز ذاتی و مستقل است (یعنی برای انتزاع مفهومش نیاز به وجود دیگری نیست) و سفیدی دارای وجود خارجی غیر مستقل (وابسته به غیر) است، به این معنا که در خارج، «سفیدی» وجودی مغایر از جسم ندارد بلکه این دو مفهوم به یک وجود در خارج موجودند لذا سفیدی نمی‌تواند مستقلاً در خارج موجود شود، اما مفهوم (ماهیت) سفید در انتزاع خود به چیز دیگری نیاز ندارد و مستقل است لذا سفیدی را می‌توان انتزاع و تصور کرد بی آنکه به جوهر و ماهیت جوهر توجهی داشت اما سفیدی در وجود خارجی اش به موضوع (جوهر) نیازمند است. (امام خمینی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۶۹)

اما نسبت و رابطه بین جوهر و عرض وجود مستقلی ندارد بلکه وجودش به تبع طرفین نسبت و ربط است همچنان که مفهوم (ماهیت) مستقلی نیز ندارد تا اینکه بخواهد مستقلاً (و بدون لحاظ طرفین) تعقل و تصور شود.

بلکه همانطور که وجود خارجی نسبت و اضافه به طرفین نیاز دارد، وجود ذهنی (مفهوم و ماهیت) آن نیز به طرفین وابسته است. پس شبیه این نسبت ها و اضافات و همچنین وجودهای رابط بین طرفین، معدوم مطلق نیستند به این معنا که وجود سفیدی جسم با عدم وجود آن، یا در خانه بودن زید، با در خانه نبودن زید یکی باشد. [با اینکه این امور، معدوم مطلق نیستند] لکن وجودشان عین وجود طرفین است و مفهوم (ماهیت) مستقل مانند جواهر و اعراض ندارند. (امام خمینی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۶۹)

بله عقل می تواند از این مفاهیم غیر مستقل، مفهومی مستقل مانند مفهوم نسبت، ربط، اضافه و شبیه اینها را انتزاع کند و این مفاهیم مستقل انتزاع شده را حاکی از آن ربط و نسبت قرار دهد. البته این حکایتگری شبیه حکایت ماهیت (مفهوم) از مصداق ذاتی خود نیست. چرا که تعقل و تصور ربط و نسبت خارجی به نحو استقلالی نه بالذات و نه بالعرض ممکن نیست. لذا نسبت این مفاهیم به مصداقیشان مانند نسبت ماهیات به مصداقیشان یا نسبت مفهوم وجود و عدم به وجود و عدم نیست و نمی توان حقیقت نسبت و ربط را به وسیله این عناوین و مفاهیم در ذهن حاضر ساخت هر چند [چنانچه گفته شد] می توان این مفاهیم را به شکل غیر مستقل در ذهن حاضر کرد. (امام خمینی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۶۹)

گاهی ما خارج را همانگونه که هست تصور می کنیم. پس جسمی که در خارج سفید است را همانگونه تصور می کنیم و صورت جسم و سفیدی در ذهنمان ایجاد می شود و اضافه و نسبت بین جسم و سفیدی نیز به تبع این دو در ذهنمان محقق می شود بدون اینکه این نسبت دارای صورتی استقلالی باشد. در چنین تصویری که ایجاد شد حقیقت نسبت و رابط که در ذهن محقق شده مانند نسبت خارجی [که وابسته به طرفین و غیر مستقل است] می باشد و سفیدی و جسم به وسیله معانی اضافه و نسبت، در ذهن و خارج با هم مرتبط می شوند. پس زید در خارج با خانه مرتبط نیست و بالعکس مگر زمانی که اضافه و نسبتی که رابط بین زید و خانه است محقق شود و این اضافه و نسبت همان «در خانه بودن زید» است نه «مطلق وجود زید». [این نکته مربوط به نسبت در عالم خارج بود] و همینطور است در عالم ذهن و عقل. (امام خمینی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۷۰)

این در صورتی است که تصور از این امور، نسبت به خارج و اصطلاحاً ارتباط و انتساب را به نحو شایع [ناظر به مصداق خارجی] تصور کرده باشیم اما اگر ربط و نسبت را به نحو حمل اولی تصور کنیم، وجود چیزی که بین معقولات (مفاهیم و تصورات) ربط ایجاد کند ممکن نمی باشد. کما اینکه مفاهیم خانه، ربط، انسان، ابتدا، سیر، بصره، انتها، سیر و کوفه را تصور کنیم چرا که اینها مفاهیم مستقل و بی ربط [غیر مرتبط] به هم هستند که نمی توانند بین یکدیگر ارتباط برقرار کنند. همچنین است اگر وجود این ماهیات در خارج را بدون واسطه گری نسبت و اضافه فرض کنیم. ربط تکوینی [خارجی] بین جواهر و اعراض فقط به وسیله نسب، اضافات و وجودهای رابط، ایجاد می شود لذا در مقام عقل و تصور نیز همینگونه است. پس ربط بین مفاهیم جواهر و اعراض فقط به وسیله نسبت،



اضافه و وجودهای رابط به حمل شایع محقق می‌شود نه به حمل اول. (امام خمینی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۷۰)

مطالب پیش گفته مربوط به عالم خارج و ذهن بدون در نظر گرفتن وضع و دلالت بود. اما اگر بخواهیم مساله وضع و دلالت را در اینجا در نظر بگیریم [باید گفت] گاهی متکلم درصدد بیان خارج به همان شکلی که هست می‌باشد یعنی ارتباط جوهر با عرض و حصول عرض بر جوهر که در این صورت ناچار است از الفاظ حروف و هیأت استفاده کند. مثلاً اگر متکلم بخواهد از صورت‌های ذهنی مرتبط حکایت کند ناچار است از حروف و هیأت برای حکایت از ارتباط استفاده کند. لذا به عنوان مثال اگر بگوید «زید ربط ایستادن» یا «زید سفر کردن ابتدا کوفه انتها بصره» این الفاظ، الفظی مفرد [غیر مرکب] و غیر مرتبط خواهد بود که حکایت از واقع هم ندارد [چرا که در خارج ارتباط هست]. این نکته روشن می‌شود که این نوع از حروف - یعنی «فی»، «علی»، «من» و «الی» حکایتی تصویری از ارتباط بین معانی اسمیه دارند. (امام خمینی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۷۱)

با اینکه مطلب واضح است اما اگر کسی بخواهد مطلب مذکور را با جزئیات و دقیق بداند و هر یک از الفاظ «سرت من البصره الی الکوفه» را با واقع مقایسه کند و مطابقت دهد می‌بیند ماده فعل، دال بر طبیعت سیر است و هیأت فعل دال بر نسبت صدور ماده از متکلم، و بصره و کوفه دال بر دو سرزمین، و «من» و «الی» دال بر ابتدا و انتهائی که بین «سیر=ماده فعل» با بصره و کوفه ارتباط ایجاد کرده است. همچنین هیئت جمله نیز بر تحقق این ارتباطات دلالت می‌کند. (امام خمینی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۷۱)

پس این حروف حکایتگر ارتباطات و اضافات بین جواهر و اعراض - چه در خارج و چه در ذهن - و برای ایجاد ارتباط بین الفاظ اُسماء در جملات قرار گرفته اند و لحاظ آنها استقلالی نیست بلکه به تبع معانی مستقل می‌باشد. لذا اگر محکی و معانی حروف و هیئات نبود، نه جواهر و اعراض خارجی با هم مرتبط میشدند و نه صورت‌های ذهنی اسمیه (مستقل) با هم مرتبط می‌شوند و اگر الفاظ این حروف و هیئات نبود الفاظ اُسماء با هم مرتبط نمی‌شدند و جملات ایجاد نمی‌شدند. فتدبر. (امام خمینی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۷۱).

## نتیجه‌گیری

هدف از این پژوهش بررسی تطبیقی تعریف و اقسام وضع از منظر مرحوم آخوند خراسانی و امام خمینی ره است. بر این اساس مرحوم آخوند خراسانی قائلند که تعریف مشهور (قرار دادن لفظ برای معنا) شامل وضع تعینی نمی‌شود به خاطر همین ایشان وضع را «نحو اختصاص لفظ برای معنی و ارتباط خاص بین لفظ و معنا که نشئت گرفته از تخصیص لفظ به معنا و کثرت استعمال لفظ در معنا» تعریف می‌کنند. که بتوانند وضع تعینی را هم داخل در تعریف وضع داشته باشند. و طبق نظر ایشان هم وضع تعینی داریم و هم وضع تعینی. اما مرحوم امام خمینی تقریباً تعریف مشهور از وضع را «قرار دادن لفظ برای معنا و تعیین لفظ برای دلالت بر معنی» صحیح میدانند که طبق این

تعریف وضع تعینی وضع و قرارداد نیست. و کلمه اختصاص که در کلام آخوند خراسانی هست را به خاطر اینکه اثر وضع است رد می‌کنند. و طبق نظر مرحوم امام ما فقط وضع تعینی داریم و وضع تعینی نداریم.

بنابراین وضع یک حقیقت عرفی در بستر اجتماع است که باید موضوع آن شکل بگیرد تا حکم و اعتباری از قِبَل اجتماع بر آن موضوع قرار داده شود. که البته در موضوعات عرفی، شأنیت‌ها هم دخالت دارد. مثلاً عرف اجازه می‌دهد که پدر اسم بر فرزند خود بگذارد چون پدر شأنیت اسم گذاری بر فرزندش را دارد ولی همسایه شأنیت اسم گذاری بر فرزند این پدر را ندارد، چون اعتبار، فعل تکوینی نیست بلکه اعتبار موضوع عرفی برای حکمی عرفی است که حاکمش اجتماع می‌باشد و وجود پدر فقط موضوع بخش اعتبار است. بنابراین حقیقت وضع یک جایگاه اجتماعی است برای کسی که اهلیتش را دارد. بنابراین حاکم در اعتبارات خود جامعه است. و هر آنچه که از اجزاء و شرایط به عنوان وضع واضع، به عنوان بعثُ بایع، به عنوان قبلتُ مشتری و... همه موضوع و بستر هستند تا آن حکم اجتماعی صادر بشود. یعنی نه تنها ما وضع کردن را فعل تکوینی نمی‌بینیم، بلکه وضع کردن را به عنوان یک فعل اجتماعی می‌بینیم که از جانب واضع صورت می‌گیرد و خود اجتماع این حق را به واضع داده است که شما مثلاً بیایید برای فرزند خودتان اسم انتخاب کنید. اما حواس شما باید جمع باشد که حق نداری هر طوری که خواستی اسم بگذاری. ممکن است اسمی را بگذاری که آن مهر نهایی که قرار است حکم اجتماع باشد بر آن صادر نگردد.

همچنین مرحوم آخوند در اقسام وضع قائل هستند که، قسم سوم وضع (وضع عام. موضوع له خاص) امکان دارد ولی وقوع ندارد و همچنین در معانی حرفیه که مشهور آن را جزء قسم سوم می‌دانند ایشان معانی حرفیه را از قسم ثانی یعنی وضع عام. موضوع له عام می‌دانند و می‌گویند که هم وضع و هم موضوع له و هم مستعمل فیه در معانی حرفیه عام است. و نسبت به قسم رابع (وضع خاص. موضوع له عام) آن را به خاطر اینکه خاص نمی‌تواند مرآة و وجه عام باشد، محال می‌دانند. اما امام خمینی ره وضع را چهار قسم میدانند و نظر کسانی که می‌گویند عام می‌تواند مرآة و وجه خاص باشد ولی خاص نمی‌تواند مرآة و وجه عام باشد را صحیح نمی‌دانند؛ چون عام هم نمی‌تواند برای خاص بما هو خاص مرآة و وجه باشد. و قائلند که گاهی تصور اجمالی عام موجب انتقال ذهن به مصادیقش می‌شود و قسم رابع یعنی وضع خاص. موضوع له عام ممکن است. و همچنین نسبت به معانی حرفیه قائلند گاهی متکلم در صدد بیان خارج به همان شکلی که هست می‌باشد یعنی ارتباط جوهر با عرض و حصول عرض بر جوهر که در این صورت ناچار است از الفاظ حروف و هیأت استفاده کند. مثلاً در «زید سفر کردن ابتدا کوفه انتها بصره» این الفاظ، الفاظی مفرد [غیر مرکب] و غیر مرتبط خواهد بود که حکایت از واقع هم ندارد [چرا که در خارج ارتباط هست]. این نکته روشن می‌شود که این نوع از حروف. یعنی «فی»، «علی»، «من» و «الی» حکایتی تصویری از ارتباط بین معانی اسمیه دارند. پس این حروف حکایتگر ارتباطات و اضافات بین جواهر و اعراض - چه در خارج و چه در ذهن - و برای ایجاد ارتباط بین الفاظِ أسماء در جملات قرار گرفته اند و لحاظ آنها استقلالی نیست بلکه به تبع



معانی مستقل می‌باشد. لذا اگر محکی و معانی حروف و هیئات نبود، نه جواهر و اعراض خارجی با هم مرتبط می‌شدند و نه صورت های ذهنی اسمیه (مستقل) با هم مرتبط می‌شوند و اگر الفاظ این حروف و هیئات نبود الفاظ اسماء با هم مرتبط نمی‌شدند و جملات ایجاد نمی‌شدند. بنابراین معانی حرفیه از قسم سوم هستند.

## فهرست منابع

۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین (۱۴۴۲ق)، کفایة الاصول (چاپ دوازدهم)، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۲. امام خمینی، روح الله (۱۴۱۵ق)، مناهج الوصول إلى علم الأصول (چاپ اول)، قم: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۳. امام خمینی، روح الله (۱۴۰۹ق)، تهذیب الأصول، تقریرات جعفر سبحانی (چاپ اول)، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۴. حائری اصفهانی، محمد حسین (۱۴۰۴ق)، الفصول الغرویة فی الأصول الفقہیة (چاپ اول)، قم، دار احیاء العلوم الاسلامیة.
۵. خوئی، ابوالقاسم (۱۴۱۷ق)، محاضرات فی أصول الفقه (چاپ چهارم)، تقریرات محمد اسحاق فیاض، قم، دار الہادی.
۶. سبحانی، جعفر (۱۴۳۱ق)، المبسوط فی أصول الفقه (چاپ اول)، قم، موسسه امام صادق علیه السلام.
۷. سبحانی، جعفر (۱۳۹۲)، الموجز فی اصول الفقه (چاپ هجدهم)، قم، موسسه امام صادق علیه السلام.
۸. مظفر، محمدرضا (۱۳۹۳ش)، اصول الفقه (چاپ اول)، تصحیح و تنقیح علی رضا رنجبر، قم، مرکز مدیریت حوزه های علمیه.
۹. میرزای قمی، ابوالقاسم (۱۳۷۸ق)، قوانین الأصول (چاپ دوم)، تهران، مکتبه العلمیة الاسلامیة.
۱۰. نائینی، محمد حسین (۱۳۵۲ش)، اجودالتقریرات (چاپ اول)، تقریرات ابوالقاسم خوئی، قم، مطبعه العرفان.